

## موانع توانمندی زن ایرانی در عرصه مشارکت سیاسی و اجتماعی

موضوع جامعه‌شناسی سیاسی به طور کلی عبارت است از بررسی شکاف‌های جامعه، گروه‌بندی‌های اجتماعی ناشی از آن و تأثیر نیروی این گروه‌بندی‌های اجتماعی بر عرصه‌های سیاسی. به این لحاظ، در این تحلیل می‌کوشیم نقش نیروهای ناشی از گروه‌بندی‌های منبعث از شکاف‌های اجتماعی را مورد بازشناسی قرار دهیم.

هدف یکی از مباحث عمده جامعه‌شناسی سیاسی بر این است که نشان دهد پویایی جامعه و دولت تا چه حد محصول فعال شدن یا غیرفعال شدن شکاف‌های اجتماعی در طول زمان است. یکی از این شکاف‌های اجتماعی، شکاف جنسی است. شکاف جنسی به عنوان یک شکاف ساختی، از تقسیم جمعیت جامعه به دو گروه مردان و زنان پدید می‌آید. به علاوه، فعل و انفعال شکاف مزبور بر حسب نوع جامعه به سه دسته تقسیم می‌شود: اولاً: در جامعه سنتی که زنان تابع شوهرانند و نقش سیاسی ندارند این شکاف فعال نیست، ثانیاً در جامعه نوین، تحولات گسترده اجتماعی موجب فعال شدن این شکاف در قالب درخواست حق رأی و نمایندگی در نهادهای پارلمانی و حزبی می‌شود، و ثالثاً: در جوامع در حال گذار، این شکاف نیمه فعال است؛ بدین معنی که گاه بر حسب حضور و اثرگذاری سایر شکاف‌ها، همچون جناح‌بندی‌های سیاسی فعال می‌شود و به تراکم می‌گراید و زمانی از فعالیت باز می‌ایستد.

در این راستا به نظر می‌رسد جامعه سیاسی فعلی ایران به عنوان یک جامعه در حال گذار، با وضعیت نیمه فعال شکاف جنسی مواجه است. به عبارت دیگر، اندیشه سنتی سیاسی حاکم بر قوه مقنن معاصر ایران در بسیار موارد و از جمله تدوین قواعد مردسالاری، تبعیت زنان از شوهران را به شکلی مضمراً؛ ولی با استفاده از تصمیم‌گیری‌های پنهان، ایجاد منافع کاذب و نظام انضباطی بازتولید مردانه،

به متن قانون اساسی تزریق کرده و سپس قوه مجریه، خصوصاً در حیطه آموزش و پرورش، بر همین پایه به طبیعی جلوه‌دادن تبعیض‌های جنسی پرداخته است. نتیجه این فرایند هم البته چیزی جز نیمه فعال شدن شکاف جنسی در جامعه ما نیست؛ چرا که این شکاف به اقتضای خواست‌های مردانه و جناحی، قدرتی متراکم وارد حوزه سیاسی می‌کند و خود مانعی اساسی بر سر راه توانمندی سیاسی زنان جامعه ما می‌شود.

پرسشی که با توجه به شرایط فعلی بر ذهن نقش می‌بندد این است که تأثیر نیروهای اجتماعی بر کنترل و نیمه فعال نگه داشتن شکاف جنسی در ایران از کانال دولت چگونه می‌تواند اعمال شود؟ به دیگر سخن، پرسش این است که آیا میان عدم فعالیت شکاف جنسی در جامعه ایران، با تصمیم‌گیری‌های پنهان و ایجاد منافع کاذب بر حسب نظام انضباطی باز تولید مناسبات اجتماعی خاص این جامعه برای زنان رابطه‌ای وجود دارد یا خیر؟ چنین

سوالاتی خود بر دوانگارش اساسی استوار است که عبارتند از:

۱- رفتار سیاسی دولت در ابعاد قانونی، اجرائی و قضائی که طلایه دار و نماینده و سازمان‌دهنده منافع و علایق و تدارکات گروه‌ها و طبقات و نیروهای اجتماعی به میزانهای مختلف است؛ زیرا نظم سیاسی در گروی تأمین منافع و علایق و تدارکات همین گروه‌ها و طبقات و نیروها است.

۲- از سوی دیگر، ساخت اقتصادی که برپادارنده نیروهای اجتماعی است، حضور خود را به شکل مستمر؛ ولی تحت سیطره نظام فرهنگی در ساخت سیاسی منظور می‌دارد و لذا تبلور عملی سیاست نیز تأثیری متقابل بر نیروهای اجتماعی و خرده نظام فرهنگی و ساخت اقتصادی باقی می‌گذارد. به این ترتیب سؤال ما برپایه این دوانگارش، دو مسئله اساسی را طرح می‌کند: اولاً آیا بین غیرفعال نگه داشتن شکاف جنسی در جامعه ایران پس از انقلاب و تصمیم‌گیری پنهان، کاذب‌سازی منافع و اعمال



عینی می‌داند که در آن یک طرف می‌تواند عملی را به شیوه‌ای انجام دهد که واکنش‌های طرف دیگر را کنترل کند. در مقابل «پکرک» و «هرتز» از چهره دوم قدرت، یعنی تصمیم‌گیری‌های پنهان طرف اعمال‌کننده قدرت برای ایزوله کردن مفعول قدرت از حیث عدم پافشاری برخوردار است خود سخن می‌گویند و مرادشان از تصمیم‌گیری پنهان نیز آرایش صحنه توسط فاعل قدرت به منظور تداوم سلطه بر مفعول قدرت بواسطه کنترل اطلاعات و دسترسی او به ارتباطات است. بالاخره در چهره سوم قدرت به نمایندگی «استوارت لوکس»، ایجاد خواست و منافع کاذب برای مفعول قدرت توسط فاعل قدرت در جهت تحمیل قدرت از طریق آموزش ایدئولوژیک، جلوه‌ای تمام‌عیار می‌یابد. این در حالی است که چون به نظر می‌رسد این ابعاد مکمل یکدیگر باشند، «استوارت کلک» کوشیده چنین ابعادی را در قالب نظریه مدارهای قدرت ادغام کند. از این زاویه در مدار اول قدرت، سه چهره قدرت به اشکال آشکار و پنهان، روابط اجتماعی فاعل و مفعول قدرت را سامان می‌دهند و کنترل وسایل و اهداف را در قالب شرایط اجتماعی تعیین می‌کنند. سپس در مدار دوم قدرت این روابط به شکل قاعده‌مند نهادینه می‌شود و بر روابط فاعل و مفعول قدرت اعمال نظارت می‌کند. نهایتاً در مدار سوم قدرت، قواعد به نرم‌افزار حفظ یگانگی و انطباق با شرایط تبدیل می‌شوند و از این جهت با اعمال انضباط قانونی، شرایط انطباق مفعول قدرت را در تضعیف او، و تقویت فاعل قدرت کارسازی می‌کنند.

### استیلاي روح مردسالاری

بدینسان اگر از چارچوب نظریه مدارهای قدرت به موانع توانمندی زنان در عرصه مشارکت سیاسی در ایران پس از انقلاب بنگریم، منطقاً می‌توانیم این فرضیه را استنتاج کنیم که ایزوله‌سازی شکاف جنسی در ایران به عنوان متغیر وابسته یا مفعول قدرت، تابعی از حضور و عملکرد متغیرهای مستقل یا فاعلان قدرتی چون نیروهای اجتماعی حاکم بر صحنه قانونگذاری و عملکرد قوه مجریه بر این بنیان در عرصه آموزش و پرورش رسمی

بر مبادی نومیارکسیستی، در ارتباط دادن سیستماتیک نابرابری‌های جنسی به شرایط سیاسی و قدرت نیروهای اجتماعی در اشکال آشکار و پنهان آن، ناکام می‌مانند.

به این ترتیب مناسب به نظر می‌رسد که ایزوله‌سازی شکاف جنسی در ایران را از زاویه «نظریه‌های اجتماعی قدرت» مورد بررسی قرار دهیم. نظریه‌های اجتماعی قدرت بر دو نوعند:

### فقط ۱/۳ درصد کارکنان

### دولت و ۴/۴ درصد

### مدیران کنونی ایران،

### زن هستند و ۶ نماینده زن

### مجلس نیز، کمتر از

### هر مقوله‌ای، به مسائل

### زنان می‌پردازند

یکی نظریه‌های غیرارتباطی قدرت نظیر رأی «تاوونی» که قدرت را عبارتی از توانائی یک فرد یا گروه برای تغییر شیوه عمل افراد یا گروه‌های دیگر در جهت دلخواه خود می‌داند و دوم نظریه‌های ارتباطی قدرت نظیر رأی «ویپر» که قدرت را عبارت از امکان تحمیل اراده یک فرد یا گروه بر رفتار دیگران ارزیابی می‌کند. بر این اساس، قدرت ارتباطی که از منابعی چون شخصیت، مالکیت و سازمان سرچشمه می‌گیرد می‌تواند به سه شکل کيفر دهنده، پاداش دهنده و شرطی وارد عمل شود. قدرت کيفر دهنده با ایراد یا تهدید به عواقب وخیم، موفق به جلب اجباری تسلیم می‌شود و قدرت پاداش دهنده از طریق ارائه یا وعده پاداش به این مهم می‌پردازد؛ در حالی که قدرت شرطی با تغییر عقاید فرد از طریق آموزش و ایجاد تعهد اعمال می‌شود. در هر حال این جوانب پیچیده از قدرت سبب ترسیم سه چهره برای قدرت شده است. چهره اول قدرت که «راپرت دال» از زاویه رفتارشناسی به آن می‌نگرد ناظر به کنترل ظاهری رفتار از طریق تصمیم‌گیری‌های محسوس و انضمامی است و به عبارت دیگر، این دیدگاه قسدرت را رابطه‌ای آگاهانه و

سلطه انضباطی بر زنان از سوی قوای قانونگذار رابطه‌ای وجود دارد یا خیر؟ و ثانیاً آیا غیرفعال بودن شکاف جنسی در ایران می‌تواند تابع صحنه آرائی عدم تبعیض جنسی توسط قوای قانونگذاری و مجریه باشد؟ یعنی آیا بین عملکرد آموزش و پرورش دولتی به عنوان رکن جامعه‌پذیری سیاسی و ایجاد حس عدم تبعیض جنسی در محتوای این آموزش در راستای ازکاراندازی فعالیت شکاف جنسی، تناسبی وجود دارد یا خیر؟

در پی جوئی پاسخ به این مسائل، ما با دو دسته منابع سروکار داریم: یکی منابع توصیفی که شکاف‌ها و نابرابری‌های جنسی را از زاویه انگیزه‌ها، نقش‌ها و پایگاه‌های انتسابی و گرایش‌های فردی و جمعی مورد توصیف قرار داده و دوم منابع تبیینی که عمدتاً به اتکاء به دیدگاه فمینیستی، موانع مشارکت توانمندی سیاسی زنان را در مواردی چون مردانه بودن محرک‌های انگیزشی و رفتاری زنان، نقش زنان در تأیید مواضع قدرت مستقر، پراکندگی انفرادی تشکلی‌های زنان و بالاخره تبعیت زنان از ایدئولوژی‌های کاذب مردانه خلاصه می‌کنند و معتقدند دولت و سیاست امروزی، پدیده‌هایی مردسالارانه‌اند و تنها با تغییر ساخت قدرت می‌توان زنان را از لحاظ سیاسی توانمند کرد و گرنه مشارکت زنان در زندگی سیاسی به مفهوم فردی رایج آن در حقیقت نوعی «زن‌زدائی» است. به این ترتیب فمینیسم، نظامی زن‌گرا برای تبیین زندگی اجتماعی و تجربه بشری ترسیم می‌کند که موضوع آن حول محور موقعیت زنان در جامعه از حیث نابرابری‌ها، تمایزگذاری‌ها و ستمگری‌های مردانه می‌گردد و در این راستا از شاخص‌هایی چون حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی، برابری دستمزد زنان و مردان در قبال کار برابر، فرصت‌های برابر در دسترسی به امکانات آموزشی، ابهام محاسبه کار خانگی در تولید ناخالص ملی، عدم مشارکت در تصمیم‌گیری‌های درون خانگی و نابرابری در حقوق مدنی سود می‌گیرد. اما در مجموع، این دو دسته پاسخ نیز کاستی‌هایی دارد، به این شرح: اولاً دیدگاه‌های توصیفی، بدون اتکاء به چهارچوب نظری وارد دنیای پررمز و راز مناسبات زنانه - مردانه جامعه شده و صرفاً در حد کاری کارشناسی خلاصه می‌شوند و ثانیاً دیدگاه‌های تبیینی نیز به دلیل تأکید صرف

است. به دیگر سخن، از این منظر است که بر می‌آید نیروهای اجتماعی جامعه ایران پس از انقلاب، از کانال قانونگذاری دولتی در عملکرد آموزش قوه مجریه، شریایی را پی ریخته‌اند که از آن طریق شکاف جنسی کنترل و ایزوله شود.

به هر تقدیر در بررسی این مدعا که ناگزیر بر دوش تحلیل تاریخی و تحلیل محتوا متکی است، استنتاجات ذیل قابل صورت بندی است:

۱- اگر خاستگاه طبقاتی دولت در ایران مفروض باشد، می‌توان مهمترین طبقات حاضر در عرصه انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را شامل روحانیان، بورژواها، خرده‌بورژواها، کارگران و روشنفکران دانست. این طبقات جمعی حق قانونگذاری را در آن دوره به دلیل مناسبات خاص اجتماعی به جناح روحانیان واگذار کردند و خود صرفاً بر مسند امضای جمهوریت اسلامی نشستند؛ زیرا تداوم نوسازی دولت سرمایه داری وابسته ایران در زمان شاه، به این طبقات آسیب جدی رسانده بود و از طرفی، نظریه ولایت فقیه با استعداد کسب حاکمیت برای رفع این آسیب‌ها، چاره را در ضدیت با سرمایه داری، لیبرالیسم، سوسیالیسم، آنارشیزم، مارکسیسم و امپریالیسم می‌یافت. به این ترتیب سازمان دولت خصلت مذهبی یافت؛ چنانکه قانون اساسی مناصب سیاسی را به رهبری علمای اسلام واگذار و ریاست سه قوه را زیر نظر رهبر با قوانینی تأیید شده از سوی شورای نگهبان قرار داد. این خصلت مذهبی سازمان دولت عمدتاً از سوی اعضا و تربیت شدگان و هواداران سازمانی و غیرسازمانی حوزه علمیه قم، خصوصاً جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تداوم می‌یافت که آنان عمدتاً در مراحل قانونگذاری و اجرائی دخیل بودند. این طیف دست راستی، بویژه به لحاظ اقتصادی مخالف دخالت دولت در بازار بودند، به لحاظ از اقتدارگرایی حمایت می‌کردند، به لحاظ اجتماعی بر اطاعت و انضباط و سلسله مراتب و وحدت طبقات و همبستگی امت، پای می‌فشرده و به لحاظ فرهنگی برای چاره توسعه ناپایدار، ارزش‌های فرهنگی غائی را متوجه بسیج توده‌ای جهت سرپوش نهادن بر فقدان ضرورت نهادینگی مشارکت مدنی می‌ساختند. یکی از مظاهر همین بسیج توده‌ای،

احیای سنت مردسالاری در عرصه مشارکت سیاسی بود که به اتکای قرائت طبع گرا و فردگرا از معارف دینی؛ نظام اجتماعی را اساساً یا نمی‌دید یا تنزیه می‌کرد. در ادامه این روند بود که جناح قانونگذار مزبور با تصویری از شکاف جنسی برخورد کرد که در آن طبق آمار سال ۱۳۷۵؛ حدود ۲۹/۵ میلیون نفر زن حضور داشت که ۶ میلیون آن مابین گروه سنی ۱۵ تا ۲۴ سال بود، ۱۹ میلیون نفر آن باسواد بود و با این وجود تنها ۲ میلیون نفر ایشان مشاغل را اشتغال می‌کردند. (۱) بر این بنیان، این جناح با روح فرهنگ مردسالاری تاریخی حاکم بر این مرز و بوم، نقطه عزیمت استنباط از کتاب و سنت و اجماع و عقل را به پشتوانه ثابت انگاری انگاره‌ها

- اجتماعی؛ کاهش سن ازدواج، لغو برنامه‌های تنظیم خانواده و الغاء دادگاه‌های حمایت از خانواده را مدنظر قرار داد - و بالاخره - رابعاً در زمینه محدودیت‌های شرعی، به مقررات پوشش اسلامی و جداسازی محیط، عنایت نمود. به این ترتیب دیگر عجیب نمی‌نماید که چرا طبق ماده ۲۰ مصوبه مورخ ۱۳۷۱/۵/۲ شورای عالی انقلاب فرهنگی، وظایفی چون مادری، تربیت نسل آینده، مدیریت خانه و اشتغال به عهده زنان واگذار شده؛ اما طبق مواد ۴ و ۵ همین مصوبه، مشاغل چون قضاء و آتش‌نشانی به دلیل ارزشهای اعتقادی، فرهنگی و اجتماعی، متناسب طبع زنان ارزیابی نگردیده (۲) و همچنین در حالی که ۱/۲٪ کارکنان دولت را پس



و الگوهای متغییر شخصیتی طبع زنانه و مردانه، متوجه تبعیت زنان از شوهران کرد و ارزش وجودی زنان را وابسته به انجام تکالیف دینی و پرورش مردان متدین و نفی دیدگاه فمینیسم نمود و از این حیث چند دستاورد آشکار و پنهان ارائه داد: اولاً در عرصه تعلیم و تربیت، تحصیل زنان در برخی رشته‌های دانشگاهی را ممنوع کرد و سهمیه نامتعادل میان زنان و مردان در برخی رشته‌های دانشگاهی را مورد تصویب قرار داد و از اعزام دختران برای تحصیل به خارج از کشور ممانعت به عمل آورد. ثانیاً در عرصه اشتغال، به تشویق زنان برای خرید خدمت و کار نیمه وقت پرداخت، امکانات کاری زنان را بواسطه مواردی چون تعطیل مهدکودک‌های دولتی کاست و اولویت به کارگیری مردان را در مناصب محرز ساخت. ثالثاً در زمینه حقوق مدنی

از انقلاب زنان تشکیل می‌دهند و ۴/۴٪ مدیران نظام نیز از زنانند (۳)؛ اما از ۵۵۰ نشریه کشور فقط ۱۰ نشریه مختص زنان است و در این بین نیز تنها ۲٪ اخبار مطبوعات به امور زنان مربوط می‌گردد و از ۲۰٪ دانشجویان زن روزنامه نگاری، فقط ۱٪ آنها در مطبوعات حضور می‌یابند (۴) و علیرغم تعداد ۲۵،۷۰،۳۷ و ۸۰ نفر داوطلب نمایندگی زن مجلس (۵)، در ادوار چهارگانه اولیه آن، تنها در سه دوره اول ۴ زن و در دوره چهارم ۶ زن در مجلس به کرسی قانونگذاری تکیه می‌زنند (۶) و با این وضعیت حتی در نطق‌های خود بسیار اندک به مسائل حقوق زنان می‌پردازند. به این ترتیب مشخص می‌شود که چگونه نیروهای مؤثر بر قوای قانونگذار پس از انقلاب، روح مردسالاری را به متن قوانین دمیده‌اند و با توجه به امکان تأثیر شکاف جنسی

دسترسی به امکانات و منابع به نفع مردان، توجیه ایدئولوژیک تابعیت زن، بدهت نابرابری قدرت زن و مرد و رسوخ مردسالاری به تمام فعالیت های زنان، شکل طبیعی به خود می گیرد و ویژگی های رفتار سیاسی زنان ایران را نظیر پیروی از شوهران، محافظه کاری، سنت گرایی و سیاست گریزی جان می بخشد و در رهگذر تبدیل دختران به زنان و مادران، نظم مردسالاری را باز تولید می کند.

بنابراین، به طور خلاصه می توان گفت حاکمیت فرهنگ مردسالاری بر تدوین قواعد سیاسی به اتکای کمیابی اقتصادی و معیشت تک محصولی این دیار، چنان تصویری از نظام اجتماعی معطوف به حقوق نیروی زنان در جامعه فعلی ایران ترسیم کرده که این حقوق علیرغم ظاهر برابری جویانه آن، هرگونه توانمندی زنان را در عرصه مشارکت سیاسی عقیم می گذارد و واقعیتی واژگونه و نیمه خودآگاه و تقلیدی از شاخص های حضور سیاسی زنان در جامعه ترسیم می سازد. اینک زمان آن است که با نگرشی سیستماتیک به مناسبات خرده نظام های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نسبت به زنان، این بخش از ظرفیت بالقوه جامعه را به لحاظ تقدم دادن معرفت بر کنش و نظام برنامه گذاری توانمند سازیم و از یاد نبریم که اگر نه در پشت سر هر نظام اجتماعی؛ که لااقل در پشت سر جمیع مردان موفق، زنانی ایستاده اند: مادرانی یا همسرانی. عباس محمدی اصل

۱. سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۷، مرکز آمار ایران - تهران.
۲. شورایی عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۷۱/۵/۲، سیاست های اشتغال زنان در جمهوری اسلامی ایران مصوبه جلسه ۲۸۸ - تهران.
۳. روزنامه سلام، ۱۳۷۲، مصاحبه با خانم مقدم - تهران.
۴. مجله زن روز ۱۳۷۳/۱/۱، سمینار نقش زن در رسانه ها - تهران.
۵. روزنامه کیهان ۱۳۷۲/۷/۱۴ - تهران.
۶. روزنامه اطلاعات ۱۳۷۱/۷/۲ - تهران.
۷. مجموعه قوانین و مقررات وزارت آموزش و پرورش ۱۳۷۳ - تهران.
۸. سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۰ - مرکز آمار ایران - تهران.

این کتاب به لحاظ تصویری در حالی که کمک به انتخاب رشته تحصیلی فرزند، تهیه کتاب برای او، پاسخ به پرسش های کودک و توصیه او به کنجکاوی در طبیعت کار مردان است؛ زنان در حال دلداری دادن به کودک، توصیه او به رعایت نظافت و پیگیری تکالیف مدرسه ترسیم شده اند. همچنین تصاویر دروس مشترک کتاب حرفه و فن، جملگی متعلق به مردان است و مردانه بودن مشاغل حرفه ای را به دانش آموزان القاء می کند. این در صورتی است که گرچه به عنوان نمونه در آمارگیری جاری جمعیت در سال ۱۳۷۰؛ ۱۷٪ هنرمندان، ۱۹٪

## در کتب درسی

### گنونی، نوعی

### جامعه پذیری

### سیاسی

### مردسالارانه، بر

### زنان

### تحمیل

### شده است

زیست شناسان، ۲۵٪ آماردانان و ۲۱٪ ورزشکاران جامعه ما از زنان تشکیل می دهند (۸)؛ اما در این کتب هیچ نام و تصویری از زنان در این زمینه ها دیده نمی شود. ویژگی های شخصیتی و صفات منتسب به زنان در این کتاب ها بیشتر جنبه فردی و غیرپویا و منفعل دارد؛ ولی مردان در این ویژگی ها و صفات، مثبت تر و تواناتر و اجتماعی تر و خلاق تر ظاهر می شوند. اهمیت این نکته تا بدانجا است که در کتب فارسی دوره راهنمایی ازواژه هائی چون مردان و پدران برای اشاره به کل انسانها اعم از زن و مرد استفاده شده و صفات قدرت، پایداری، ایمان، درستکاری و استقامت به طور کنثائی خاص مردان شمرده شده و زیبایی، مهربانی و گذشت خاص زنان. به این ترتیب نوعی جامعه پذیری سیاسی مردسالارانه بر زنان در این کتب تحمیل می شود که وفق آن قدرت نهائی مرد در تصمیم گیری، نابرابری

بر دولت، به تنظیم قواعد حضور زنان در عرصه مشارکت سیاسی روی آورده اند. ۲- اگر تا اینجا سنگینی حضور روح مردسالاری بر قوانین سیاسی جامعه ما روشن شده باشد، اینک باید ببینیم دولت چگونه می کوشد بر این پایه با ایجاد هویت سیاسی بدیهی انگار از تبعیض های جنسی در عرصه آموزش رسمی، به شکل پنهان قواعد منفعل سازی شکاف جنسی را به اجراء گذارد؟ از این منظر، طبق ماده ۲ قانون اهداف و وظایف وزارت آموزش و پرورش مهمترین اهداف این وزارت عبارتند از: رشد فضایل اخلاقی و تزکیه دانش آموزان بر پایه تعالیم اسلام، ارتقاء بینشی آنان بر اساس اصل ولایت فقیه در زمینه های مختلف جهت مشارکت آگاهانه در سرنوشت سیاسی کشور، ایجاد روحیه پاسداری از روابط خانواده، ایجاد روحیه احترام به قانون و تقویت مسئولیت و پایبندی به نظم و انضباط (۷). به این ترتیب اگر وضعیت آماده سازی دختران برای ایفای نقش اجتماعی منفعل را با تأکید بر طبیعی جلوه دادن تبعیض های مشارکت جویانه جنسی به عنوان نمونه در کتب فارسی و حرفه و فن دوره راهنمایی تحصیلی با شاخص هائی نظیر اقتدار مرد در خانه، دوگانگی جنسیتی در جامعه و برتری جنسیتی مردان بر زنان دنبال کنیم؛ درمی یابیم ایزوله سازی شکاف جنسی در این متون به معنای تقهیم طبیعی بودن تبعیض های اجتماعی زنان و مردان در کسب مشاغل، عهده داری خانه داری و تبعیت از شوهران توسط زنان، عدم مشارکت زنان در تصمیم گیری و اختصاص مشاغل نیمه مهم و دست دوم به آنان است. به عنوان مثال، از این تحلیل محتوا می توان دریافت که در کل این کتابها ۱۸٪ اسامی متعلق به زنان و ۸۲٪ متعلق به مردان است و با افزایش پایه دانش آموز، در کتب درسی مزبور از تعداد اسامی مونث کاسته و بر تعداد اسامی مذکر افزوده می شود و به علاوه از مجموع تصاویر این کتاب ها نیز سهم زنان ۱۶٪ و سهم مردان ۸۴٪ است. همچنین در کتب فارسی سه پایه آموزشی، زنان در فعالیت های خانگی و مردان در فعالیت های سیاسی، اجتماعی، حرفه ای و تربیتی حضور چشم گیر ندارند. اضافه بر این، در